

رویدادهای مهم تاریخی

حاورستان

از سقوط امپراتوری عثمانی تا به امروز



در چند شماره گذشته به تلاش‌های دولت ایران برای بیرون راندن نیروهای نظامی روسیه تزاری اشاره کردیم و نوشتیم که حضور نیروهای تزاری در شمال ایران موجب دخالت عثمانی‌ها می‌شد. زیرا دولت عثمانی همپیمان امپراتوری آلمان بود و اگر روس‌ها از ایران می‌رفتند، در نتیجه قدرت‌های مرکزی اروپا یعنی آلمان و عثمانی سود خود را در آن می‌دیدند که در شرق یوزیه در ایران ایجاد کنند تا بخشی از نیروهای نظامی رقیب آنها، یعنی روسیه تزاری و پرتلیا در این منطقه گرفتار شوند و در نتیجه از فشار بر جبهه اصلی جنگ کاسته شود.

البته در «خاورمیانه» یوزیه در ایران با توجه به دخالت‌های استعمارگران دیرین روس و انگلیس در این منطقه زمینه بسیار مناسبی برای این گونه تلاش‌ها برای امپراتوری آلمان و متحدانش وجود داشت و با پیوستن امپراتوری عثمانی به آلمان و اتریش (۲۲ اکتبر ۱۹۱۴) که آغاز جنگ بود، ابعاد این تلاش‌ها گسترش یافت.

دولت روسیه تزاری با وجود آنکه همیشه به آذربایجان نظر داشت و با هر بهانه می‌ریخت به این ایالت نیرو می‌فرستاد از آغاز جنگ جهانی اول تخطی ایران را به سود خود می‌دانست و این عثمانی‌ها بودند که در

اولیور باست» در کتاب «آلمانی‌ها در ایران»، عثمانی را مسئول کشنده جنگ به ایران می‌داند و می‌نویسد:

«درگیر شدن آلمان در ایران در جنگ نتیجه تصمیمی بود که از جانب عثمانی‌ها اتخاذ شد. پس از امضای قرارداد اتحاد میان امپراتور عثمانی و آلمان در تاریخ ۲ ماه اوت ۱۹۱۴ (۱۰ رمضان ۱۳۳۳)، انور پاشا، وزیر جنگ عثمانی تصمیم گرفت حیاتی را به افغانستان اعزام کند تا «امیر حبیب‌الله خان» پادشاه افغانستان را به جهاد علیه انگلیس‌ها در هندوستان (در آن زمان هندوستان مستعمره انگلستان بود) تشویق و ترغیب کند. عثمانی‌ها برای اعتبار بخشیدن به این هیأت پیش‌بینی کرده بودند که چند افسر آلمانی همراه این هیأت به افغانستان بروند. نقشه عثمانی‌ها در برلین با استقبال روبه‌رو شد و به سرعت به تصویب رسید. هیأت یادشده در ۶ سپتامبر ۱۹۱۴ به سرپرستی «ولپهلم واسموس» که زمانی کنسول آلمان در «بوشهر» بود، برلین را به سوی بغداد ترک نمود. وزارت امور خارجه آلمان در ضمن ۲۰ تن از دانشمندان را نیز به این هیأت افزود. یکی از آن‌ها جغرافیادانی به نام رتفون نیدرمایر Ritter von Niedermayer بود و دیگری «پروفیسور اریش سوگمایر» که افسر ارتش امپراتوری بود و در ایران، عثمانی را مسئول

جاسوسان اعزامی از برلین مأموریت داشتند تأسیسات نفتی شرکت انگلیس را در آبادان منهدم کنند و در اعصاب مقدسه احساسات مذهبی مردم را علیه روس و انگلیس برانگیزانند

آلمان بود، انگیزه دیگری هم داشتند و آن این موضوع بود که شاید بتوانند به واسطه هم‌پیمانی با آلمان جلوی تجاوزهای احتمالی عثمانی را هم بگیرند. در ضمن به این نکته نیز اشاره باید کرد که عثمانی‌ها می‌خواستند در خاورمیانه به تنهایی تصمیم گیرنده بوده، زیرا نفوذ آلمانی‌ها نباشد.

در این هنگام که نخستین سال جنگ بود، در محل سفارت آلمان در اسلامبول کنفرانس عثمانی آلمان و عثمانی تشکیل شد. در این جلسه «طلعت پاشا، انورپاشا وزیر جنگ، چند افسر عالی‌مقام آلمانی، «پرنس روس» و وزیر مختار آلمان در ایران، وزیر مختار اتریش و سفیر کبیر ایران (احتمالاً سلطنته) حضور داشتند. در این گردهمایی مهم چند تصمیم حائز اهمیت گرفته شد:

۱- نظر انورپاشا عثمانی تأیید شد.

۲- عثمانی‌ها با اعزام یک هیأت مستقل به کابل که نماینده عثمانی در آن حضور نداشته باشد، موافقت کردند.

۳- عثمانی‌ها به ایران اطمینان دادند که از الحاق اراضی ایران به عثمانی جدا خودداری کنند.

آلمانی‌ها پس از این توافق با شتاب تمام ۴ هیأت سیاسی - نظامی

پراخت. به استناد نوشته مرحوم محیط طباطبایی از علمای معروف ایران تنها کسی که با سلطان عبدالحمید ثانی، برای تشکیل امپراتوری اسلام به رهبری خلیفه عثمانی، بیعت کرد حاجی میرزا زنجانی بود که منجر به صدور حکم تبعید و صادره اموال او شد. وزیر مختار انگلستان در گزارش‌های محرمانه خود به لندن زنجانی را فاضل‌ترین و سرشناس‌ترین روحانی تهران معرفی کرده است.

بعد از ترور ناصرالدین شاه روابط ایران و عثمانی تیره‌تر شد. زیرا دربار ایران سیدجمال را محرک میرزاها کرمانی می‌دانست و پناه جستن «سید» را در قصر خلیفه عثمانی کاری شامشانه می‌شمرد. در روزهای پایانی زندگی مظفرالدین شاه جریان مشروطیت پیش آمد و سلطان عبدالحمید که مشروطه خواهان عثمانی را امتکوب و برکنار کرده بود احساس خطر نمود و مقام‌های ایرانی و طرفداران استناد را برای برچیدن مشروطیت حمایت می‌کرد. کاریکاتور روزنامه معروف ملانصرالدین که در این گزارش ملاحظه می‌کنید، نشان دهنده همدستی سلطان عبدالحمید ثانی با مستبدین و کوشش او در برچیدن بساط مشروطیت است.

سلطان عبدالحمید در زمان جانشین مظفرالدین (محمدعلی میرزا) نیز با تمام قوا با شاه قاجار در سرکوب آزادخواهان همگام و

آیا حمایت از «عثمانی» به سود ایران بود؟

روند مذاکرات کابینه مستوفی الممالک با روسها، اخلاف می‌کردند. دولت «مستوفی» نیز یخچال افکار عمومی که فرط‌الاعمال و عثمانی بود با دولت عثمانی ممانعت می‌کرد. اما کار به جایی رسید که کاسه سمیر دولت ایران لبریز شد و در تاریخ ۲۷ فوریه ۱۹۱۵ (۱۲ ربیع الثانی ۱۳۳۳ق) از طرف وزارت خارجه ایران تلگرافی به سفیر کبیر ایران در اسلامبول مخابره شد و این تلگراف در حقیقت، اخطاری بود از طرف دولت مستوفی به دولت عثمانی. وزیر امور خارجه در این تلگراف به سفیر کبیر خود در اسلامبول می‌نویسد: «حقیقتاً رفتار عثمانی‌ها با توجه به جامعه اسلامی آن دولت اسباب تعجب است و هر روز مشکلات امرا از هر طرف برای دولت ایران زیادتر می‌نماید. امیر حشمت (یکی از مجاهدین معروف مشروطیت که فرط‌الاعمال عثمانی بود) از تعداد به سمت خاقین حرکت کرده و عثمانی‌ها به اصرار می‌خواهند او را روانه ایران نمایند.

مهم‌تر از آن مسأله سالارالدوله (پسر مظفرالدین شاه که از شاهزادگان باغی بود و ایلات و عشایر را تحریک می‌کرد)، است که عثمانی‌ها او را به این حدود آورده‌اند. سالارالدوله و سالاریک، عامل عثمانی مشغول فرستادن بیغام و نوشتن کاغذ به طایفه «کلهر»، «قلقانی» و «والی‌نیشکوه» هستند که آنها را با خود همراه کرده به سمت «هاب» و «سرپل» حرکت نمایند. به طوری که خاطر عالی را مستحضر شدیم ام عثمانی‌ها به هر ترتیبی که شده می‌خواهند در سرحدات که به تازگی آرامش یافته ایجاد آشوب کنند.

به طوری که خاطر عالی را مستحضر داشته‌ام عثمانی‌ها به هر گونه تحریکات در سرحد تازه آرامش یافته کرمانشاهان دست زده، دشمنان، نام آلمانی که اخیراً از طرف دولت آلمان کنوسولار آلمان در عراق شده در سرحد کرمانشاهان میان ایلات و عشایر مشغول تحریک است و این حرکات علاوه بر تولید مشکلات، ضمن اثرات مشوشه است. امیر علی‌رغم عثمانی‌ها در محل متحارب (اتریش - آلمان) به فکر‌های دیگر خواهند افتاد. ضمناً به این موضوع توجه نمایند که نمایان سالارالدوله و انقلاب در ایران سوا (شجاع الدوله) و امیر حشمت و دینگران است و ممکن است آمدن او و خسارات و تفرقات لایق العاده و جنگ‌های داخلی چند ساله را تجدید نماید. لذا مراتب را فوراً تحت ملاحظه قریب‌العمده قرار داده، این تمجعات در سرحد و تحریکات را خصوصاً مسأله مراجعت سالارالدوله را پیوسته (مترافض) نموده، نتیجه را اطلاع دهید.»

با ورود عثمانی به جنگ متعین، اول انگلیس ۱۳۳۲ (۱۳۳۲ اکتبر ۱۹۱۴) ابعاد تلاش آلمانی‌ها در ایران گسترش یافت. در همان ماه گروهی از نیروهای نظامی عثمانی به ایران سفر کرده و به آذربایجان به سمت جبهه تیره در «وان» حرکت می‌کردند، پیش‌بروند و بدین ترتیب نیروهای نظامی دولتی جنگ، در ایران درگیر قریب‌العمده قرار هم قرار گرفتند و امکان حفظ بیطرفی ایران ضعیف شد.

روسها که ظاهراً در صدد تحریک ایران بودند، به بنیانه حضور نیروهای عثمانی در آذربایجان برگشتند و مشکلات «شجاع الدوله» نیز که با زحمات زیاد کابینه مستوفی الممالک، از ایران به «تقلیس» رفته بود به آذربایجان برگشت و برای جنگ با نیروهای عثمانی مشغول گرداوری نیز شد. لیکن در اوایل سفر ۱۳۳۲ از نیروهای عثمانی تکست خود را تیریز به باشاقل نیروهای عثمانی درآمد. برای مدت آژون اطلاعات بیشتر رجوع کنید به کتاب ایران در جنگ جهانی اول - اسناد وزارت امور خارجه - نشر اسناد سازمان اسناد ایران - گاهواره بیات.



در این کاریکاتور که برگرفته از روزنامه معروف ملانصرالدین چاپ قفقاز است. نوشته مشترک استناد سلطان دربار ایران و عثمانی برای برانگیزای مشروطیت به تصویر درآمده است. در این کاریکاتور مظفرالدین شاه در حال امضای فرمان مشروطیت است و در همان حال تعدادی از درباریان ایران و درباریان عثمانی فوجی‌های کربت به سلطان عثمانی می‌دهند تا فرمان مشروطیت ایران را بسوزاند. در کاریکاتور آنکه کربت در دست دارد، سلطان عبدالحمید ثانی، امپراتور عثمانی است.

جانورشناس نام‌آوری به شمار می‌رفت. ایسان در شهر «حلب» به سایر اعضای هیأت پیوستند.

حیات پادشاه مأموریت داشت که از راه ایران برای دیدار فرما تزاری افغانستان برود.

همزمان، هیأت دیگری که اعضای آن نظامی بودند و ۱۲ افسر و چهار درجه دار آلمانی تشکیل می‌شد مأموریت داشتند که تأسیسات نفتی شرکت نفت انگلیس را در شهر «آبادان» منهدم کنند.

حیات پادشاه علاوه بر انهدام منابع نفتی انگلیس‌ها در «آبادان»، مأموریت دیگری هم داشتند و آن این بود که در اعصاب مقدسه عراق علیه روس و انگلیس تبلیغ کنند و احساسات مذهبی مردم و مراجع مذهبی را علیه روس و انگلیس برانگیزانند.

در این میان عدای از شخصیت‌های بانفوذ ایرانی به خاطر انزاجی از سیاست استعماری روسیه و انگلستان در ایران داشتند با مقام‌های آلمانی تماس گرفتند و برای جنگیدن در کنار آلمانی‌ها و عثمانی‌ها اعلام آمادگی کردند.

از جمله این شخصیت‌ها، شاهزاده احتشام السلطنه رئیس دوره دوم مجلس شورای ملی بود که در آغاز جنگ جهانی اول به سود ایران بود و با ایران در اسلامبول را در عهد داشت و دیگری سلطان عبداللوه به سر مظفرالدین شاه قاجار که حتی در زمان سلطنت پدرش بی‌غی بود و هر زمان توانایی آن را داشت که هزاران سوار از ایلات و عشایر را برای آشوب در خارج ایران از ایران تجویز و آماده جنگ نماید. افرادی چون احتشام السلطنه که در زمان مظفرالدین شاه سفیر ایران در امپراتوری

بدون حضور عثمانی‌ها به ایران فرستادند و از مشارکت با عثمانی‌ها در اجرای سیاست مربوط به ایران صرف نظر کردند.

در اینجا لازم است که به سوابق روابط سیاسی دو کشور ایران و عثمانی اشاره کوتاهی داشته باشیم.

در قرون وسطی هنگامی که امپراتوری عثمانی تشکیل شد ایران دچار حرج و مرجع و حکومت ملوک الطوائفی بود.

ظهور شاه اسماعیل صفوی و جنگ‌های دلبرانه او برای یکدست کردن ایران همزمان با دورانی بود که امپراتوری عثمانی در اوج قدرت بود و دولت‌های اروپایی از او حساب می‌بردند. استقرار صفویه بر اساس تفکر شیعی شد راه نفوذ عثمانی‌ها به سرزمین‌های خاوری شد و عثمانی‌ها با ظهور این ابر قدرت جدید با ایران صفوی درگیری‌های خونین داشتند. پس از اقتراض امپراتوری «صفویه» در زمان نادرشاه و کریمخان زند نیز عثمانیان شاهد ضرب‌شست‌های چنانه بودند. در زمان خواجه قاجار نیز صفی قدرتی تاز بجایزه به ایران را نداشت حتی در زمان محمدشاه قاجار شاهزاده جانشین میرزا در بین بهترین (عراق) کر و فری کرد.

در سالی میانی تسلط قاجاریان یوزیه در زمان ناصرالدین شاه در برابر دولت‌های روسیه بود این که سید جمال الدین آسنادآبادی به ایران آمد و انتقادات او از شیوه حکومت، شاه را نگران کرد.

بیرون رفتن «سید» از آذربایجان، آشفتارات یکم، به وقتن به اسلامبول و تبلیغ سیدجمال برای اتحاد اسلام، دولت ایران را آن چنان دچار نگرانی کرد که به پلش ایران برای آگاهی از اقدامات سید جمال پیدا کردن سرشناسی برای کشف همدستان او در ایران به سانسور نامه‌ها

همی بود. تا این که در ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ گروه «اتحاد و ترقی» به همی رشوت پاشا، سلطان عبدالحمید را وادار به اجرای قوانینی کردند که عبدالحمید سالها پیش آن را تصویب کرده بود ولی چند سال بعد با لغو این قوانین دوباره حکومت استبدادی خود را برقرار نمود.

اینفلواری گروه اتحاد و ترقی و گروه تجدید علمت عثمانی و تشکیل امپراتوری پیماناری مانند مسلمانان «مصلحان» را از حیون تا درباری روم بود که آذربایجان ایران را هم در بر می‌گرفت. ترکان جوان بر ایندینفلواری یا می‌فشردهند چنانچه پس از سقوط عثمانی و استقرار جمهوری ترکیه انورپاشا در جبهه بخارا به شورش ترکان علیه روس‌ها پیوست و روس‌ها او را به دست آورده سرش را از پیکرش جدا کردند.

آقایک در خاطرات خود می‌نویسد:

در بجهه شورش، چون نیروهای ارتش سرخ به درستی از موقعیت و محل استقرار انورپاشا آگاه نبودند و چندین بار از پیش‌مورد هجوم زرمندان ترک قرار گرفتند لذا به من مأموریت داده شد که محل استقرار شورشیان را تعیین نموده و با تشخیص موضع «انورپاشا» و شمار نفرت او کسب اطلاع نمایم.

من برای انجام این مأموریت با پاسپورت ساختگی از سمت شرق «بخارا» به طرف شورشیان رفتم.

تاکنون چنین مناطق متروک و ویرانه‌ای را ندیده بودم. در طول راه تمام شهرها و روستاها با خاک یکسان شده بود. گاهگاهی در فواصل دور، آدمیزاده‌ای به چشم می‌خورد که بمدا معلوم می‌شد «ترسکی» پیش نیست. تمام مردم از این ناحیه‌ها کوچ کرده بودند، عده‌ای به افغانستان رفته و بقیه هم به شورشیان پیوسته بودند و به نظر می‌رسید تمام اجسام و غلات موجود را برای این که به دست ارتش سرخ نرسد نابود کرده‌اند. پس از سه روز به گروه شورشیان پیوستیم و او در رفاهت پیش‌رقیم که دیگر هیچ راهی بر ما پوشیده نبود. بزودی دستور شد که انورپاشا به اتفاق گمشادگان خود در منزلی جدا از اردوگاه اصلی و نفرت زندگی می‌کند و هیچگاه از محل خود جز برای برقراردن خراج نمی‌نماید. معلوم شد لباس «انورپاشا» و اینفورم و افسران عثمانی اسلی و اسلی به جای کلاه نظامی دستاری بر سر می‌پوشند. من دو نفر را به بنیانه خرید کالا راهم کرده و خودم تک و تنها به مدت ۵ روز که انگار تمام نشدنی بود در آنجا به سر بردم. فرستادگان من بزودی برگشتند و خبر دادند که لشکر سواره نظام قرار است شبانه به این محل حمله کنند، با این سیمین آن محل را آن محل ترک کردم. روز بعد باخبر شدیم که انورپاشا در جریان حمله کشته شده است. فرستادگان برای من اینفورم دادند: «سواره نظام سواران همکاره به محل استقرار نیروهای انورپاشا رسید و برای درنگ سواران تمام دهکده را به صورتی محاصره نمودند که امکان هر نوع عقب‌نشینی ممکن نشد. ساعت ۵ صبح حمله شروع شد. با وجود شلیک پی در پی شورشیان نیروهای انورپاشا همه عقب نشینی شدند. در این هنگام «انورپاشا» فرمان داد که تیراندازان همپیمان به جنگ و تیراندازان خود را بپوشانند تا عمر که بگریزد. در این هنگام انورپاشا با ۳۰ تن از افسران به پشت جبهه هجوم بردند تا راه فراری بکشایند ولی با ارتش سرخ روبه‌رو شدند. انورپاشا تصمیم گرفت خودش شلیک و پایش اسرا فرار گیرد و به قلب ارتش سرخ حمله کند. جنگی کوتاه ولی بسیار خشن در گرفت که تمام افراد او و جز دو تن که موفق به فرار شدند زنده نماندند. بقیه را بر سر می‌کشیدند و سرها را تیغ گذرانند. پس از پایان نبرد هنگامی که به بررسی کشته شدگان پرداختند، چند «انورپاشا» پیدا شد و این هنگام یکی از افسران ارمنی ارتش سرخ با شمشیر کشیده‌ش پیش رفت و سرش را از تن جدا کرد. برمی‌الاطع بیشتر در این مورد کرد.

کتاب خاطرات آقایک، افتخارات یکم، به سال ۱۳۵۷

و کتاب آلمانی‌ها در ایران، نشر شیوا، چاپ ۱۳۷۷

ترجمه دانشمند گرمی‌حسین‌احمد

ادامه دارد